راز محبوبیت حاج قاسم

گفت‌وگو با مهدی قربانی
مولف کتاب «سلیمانی عزیز»

۱۱

متوقف نماندن جهش علمی ایران

دانشمندان ایرانی طی ناآرامی‌ها و تحریم‌های اخیر با ساخت رصدخانه و تولید واکسن کرونا، همپای بزرگان جهان قدم برداشته‌اند

۱۲

همشهری زندگی

چهارشنبه ۱۴ دی ۱۴۰۱ ■ ۱ جمادی‌الثانی ۱۴۴۴ ■ سال سی‌ویکم ■ شماره ۸۶۸۱

مروری بر سفر مجروحان شیمیایی به اتریش، به یاد زنده‌یاد دکتر «گرهارد فرای لینگر»

پروفسوری که جنایت جنگی صدام را فاش کرد

گزارش

الناز عباسیان
روزنامه‌نگار

چندی پیش «گرهارد فرای لینگر» پزشک اتریشی که تعداد زیادی از جانبازان شیمیایی ایران در جنگ تحمیلی را درمان کرده بود، درگذشت. در اطلاعیه سفارت ایران در اتریش که به‌همین منظور منتشر شده، آمده: «ملت ایران هیچ‌گاه دوستان خود را فراموش نمی‌کند.» او حدود ۳۵ سال پیش و در دوران جنگ، وقتی نخستین هواپیمای حامل مجروحان شیمیایی ایران اعم از زن و بچه و کودک در فرودگاه وین اتریش بر زمین نشست، به درون هواپیما رفت و با تعجب سوختگی‌هایی را دید که در طول ۴۰ سال پزشکی‌اش هرگز مشابه آنها را ندیده بود. همان جا برای نخستین بار و در شرایطی که کسی جرأت اعلام آن را نداشت مقابل دوربین‌های خبری از جنایت جنگی صدام پرده برداشت. با هم بخش‌هایی از سفر مجروحان به وین با الهام از مستند «خاطراتی برای همه فصول» را مرور می‌کنیم.

بیشتر از ۲ سال از شروع جنگ ایران و عراق گذشته بود و صدام برای جلوگیری از شکست ارتش خود برای نخستین بار در عملیات خیبر از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرد. البته آن زمان کسی به قطعیت درباره این موضوع صحبت نمی‌کرد. شاید هم کسی این حجم از جنایت را باور نمی‌کرد. به‌گفته یکی از مجروحان، صدام جوری روی آدم‌ها بمب می‌ریخت که انگار می‌خواست با یک اسپری شیمیایی حشرات موذی را بکشد. قرار شد عده‌ای از مجروحان شیمیایی جنگ برای مداوا به اتریش اعزام شوند. در آن شرایط سخت بمباران‌های هوایی، کسی مسئولیت پرواز به وین را قبول نمی‌کرد اما استاد خلبان عباسعلی عبداللهی‌فر پذیرفت و بالاخره یک هواپیمای باربری راهی شد. تمام هواپیما پر شده بود از آه و ناله و ضجه مجروحان شیمیایی؛ آنهایی که صورت‌شان از شدت تاول و درد سرخ شده و درد تا مغز استخوانش ریشه دوانده بود. از تهران با سفارت ایران در وین هماهنگی‌های لازم شده بود و افرادی از کادر پزشکی اتریش در فرودگاه منتظر آمدن این مسافران بودند. در این صف انتظار، فرد دیگری هم بود که با دوربین فیلمبرداری‌اش لحظه‌به‌لحظه این سفر را ضبط کرد. او کسی جز مصطفی رزاق کریمی، مستندساز موفق کشورمان نبود. در فرودگاه تظاهراتی مسالمت‌آمیز همراه با نمایش پلاکاردهای ضدجنگ برپا بود. چند مأمور پلیس هم مراقب اوضاع بودند و چهره‌هایی که خود معلوم بود از مجروحان جنگی‌اند در میان تظاهرات‌کننده‌ها دیده می‌شد.

از جزایر مجنون تا وین

وین؛ شهر موسیقی و رویا. شهری در دامنه‌های آلپ در قلب اروپا. جایی که برای اغلب ما تداعی‌گر مذاکرات سیاسی به واسطه استقرار نهادهای بین‌المللی در این شهر است. اما این بار قرار نیست سفر از وین را با معماری زیبا و آب‌وهوای فوق‌العاده‌اش یاد کنیم. وینی که خود در گذشته شاهد جنگ‌جهانی بوده و حالا در آرامش و سکون خاصی است. این سفر به وین با همه سفرهای توریستی و کاری متفاوت است. چون مسافرانش خاص‌اند؛ زخم‌خورده‌های گاز خردل! جانبازان شیمیایی!

هواپیما دو و نیم نیمه‌شب به‌وقت وین نشست. تعدادی از پزشکان از جمله پروفسور فرای لینگر وارد هواپیما شدند. صحنه‌ای دردناک مقابل دیدگان‌شان بود؛ کل کابین هواپیمای باری شبیه سالن یک کارخانه متروکه بود و البته ده‌ها بیمار که با صورت و تن‌های زخمی نیمه جان بودند؛ پوست‌های سوخته و چهره‌های غمگین و افسرده و درد کشیده. هر یک از مجروحان به طرز وحشتناکی سوخته بودند و ناله می‌کردند و اشک می‌ریختند. و حنجره‌هایی که یارای صدا دادن نداشتند. این همه تاول و زخم یک جا در یک سالن کجا دیده بودند؟ همه متاثر و بهت‌زده شده بودند اما کسی حرفی نمی‌زد. معلوم بود که در نگاه‌شان هزاران سؤال بی‌جواب است: «با این همه تاول چطور از تهران به اینجا آمدند؟» چند نفرشان هم به سختی نفس کشیده و برای شهادت لحظه‌شماری می‌کردند. پوست همه آنها سوخته بود و هنوز مواد شیمیایی از آنها متصاعد می‌شد؛ این موضوعی بود که محمد کیارشی، کاردار وقت سفارت ایران در وین می‌گوید. یک خبرنگار اتریشی با دوربین سراغ او می‌رود و می‌پرسد مشکل چیست؟ و پروفسور صراحتا می‌گوید: «آنچه صددرصد می‌بینم اینها مجروحان شیمیایی‌اند اما درباره نوع و محتوای آن نمی‌توانم فعلا چیزی بگویم. نمی‌توانم بگویم چه است.» دکتر فرای لینگر بعضی از بیماران را که وضع جسمی‌شان وخیم‌تر بود به بخش مراقبت‌های ویژه انتقال داد. چون برای همه این بیماران در بیمارستان جا نبود، باقی مجروحان در منطقه‌ای در ۱۵ کیلومتری شهر وین اسکان داده شدند. چند نفر از مجروحان که حال‌شان وخیم بود در آن گوشه دنیا، چشمان‌شان را برای همیشه بستند تا از این درد جانکاه آسوده شوند.

۲۶۷۰۰
در حملات شیمیایی عراق به ایران، بیش از ۶۶هزار نفر مصدوم و ۲۶هزار و ۷۰۰ نفر شهید شدند.

سردشت و حلبچه؛ اوج جنایت صدام

«گریستین گرویتز یگر» خبرنگار و مستندساز شبکه او.آر.اف اتریش درباره این سفر مجروحان به کشورش می‌گوید: «جنگ بین ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ شروع شد اما مردم اتریش چندان در جریان این جنگ قرار نگرفته بودند و زمانی خبردار شدند که نخستین گروه مجروحان شیمیایی به وین آمدند. هر جنگی هر چقدر هم فجیع باشد وقتی از اینجا دور باشد، اغلب همانقدر جدی گرفته می‌شود که یک فیلم تخیلی سینمایی را باور داریم.» اما جنایت صدام فیلم سینمایی تخیلی نبود، یک حقیقت تلخ و دردناک بود. عراق بعد از سال ۱۳۶۲، چندین‌بار دیگر در عملیات‌های بدر، والفجر ۸ و ۱۰، کربلای ۵ و سردشت از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرد اما اوج جنایت جنگی این رژیم در سردشت و حلبچه رقم خورد. بمباران شیمیایی سردشت در ۷ تیر ۱۳۶۶ رخ داد. در این جنایت ۱۱۳ نفر غیرنظامی شهید و ۸۰۲۵ نفر مسموم شدند که تا پایان عمر عوارض آن را باخود حمل می‌کردند. بمباران شیمیایی منطقه کردنشین حلبچه هم از وحشتناک‌ترین و در زمره غیرانسانی‌ترین جنایت‌های تاریخ جنگ‌های جهان به‌شمار می‌رود که رژیم بعث عراق در ۲۶ اسفند ۱۳۶۶ علیه ملت خودش مرتکب شد و تعجب جامعه جهانی را برانگیخت. در این حملات رزمندگان ایرانی هم درگیر این عارضه شدند و دوباره همراه با مردم بی‌دفاع برای مداوا به وین اعزام شدند. این بار دیدن کودکان زخمی در میان مجروحان، همه را متاثر کرده بود. این چه جنگ کودک‌کشی است آخر! اغلب کودکان به خواب رفته بودند، شاید هم بهتر است بگوییم به خواب برده بودن‌شان تا به مدد قرص‌های آرام‌بخش درد کمتری را احساس کنند و چه دردآور است زجر کشیدن کودکان مظلوم. دوربین‌های عکاسی به سمت دختر و پسر که تمام اعضای خانواده‌شان را در جنگ از دست داده بودند زوم کردند. تقریبا ۱۰، ۹ ساله می‌شدند و تمام سروصورت‌شان سوخته و تاول زده بود. دخترک نای ناله کردن هم نداشت. حتی عروسک کنار متکایش هم نتوانسته بود او را سر ذوق بیاورد. آرام اشک از چشمانش سرازیر می‌شد. انگار دوست داشت چشمانش را برای همیشه ببندد و دیگر هیچ نبیند. نه این همه دکتر و دوربین و میکروفن ببیند و نه نگاه‌های ترحم‌آمیز آدم‌ها را. اما چقدر زود است برای بستن چشمان این دختر... دنیا به این کودک و تمام کودکان جنگ‌زده، کلی خنده‌های از ته دل، بازی‌های شاد و دلخوشی‌های کودکانه بدهکار است. فردای این زمانه منتظر او است اما آیا این دخترک دردکشیده به آن فردا می‌رسد.

۵۵۰۰
طی حملات شیمیایی عراق در خاک خود، ۵۵۰۰نفر از مردم عراق شهید و ۱۰هزار نفر نیز مصدوم شدند.

هیتلر هم در به‌کارگیری از سلاح شیمیایی اباداشت

به‌نظر می‌آمد همان گازی باشد که پیش‌تر هم صدام در جنگ با ایران استفاده کرده بود، خردل! این‌بار نسبت به سفر قبل مجروحان، تعداد دوربین‌های فیلمبرداری و میکروفن‌ها بیشتر و جامعه‌جهانی نسبت به استفاده صدام از سلاح‌های شیمیایی حساس شده بود و اما پروفسور مقابل دوربین‌های تلویزیونی ایستاد و گفت: «تشخیص من قطعی است و این گاز خردل است. درست مثل سری قبل. قطعا گاز عصبی نیست. سوختگی پوست، عفونت چشم، خلط‌های ریوی، همه و همه ما را به این استنباط می‌رساند که به‌احتمال قوی تأثیر گازهای خفه‌کننده است. گاز شیمیایی خردل است.» این اظهارنظر دکتر توجه افراد زیادی را به‌خود جلب کرد. شاید در شرایط فعلی که حدود ۴ دهه از جنگ گذشته و درباره بمباران شیمیایی صدام، صدها کتاب نوشته و فیلم ساخته شده این موضوع چندان تعجب‌آور نباشد اما در آن سال‌ها که کسی در جوامع بین‌المللی جرأت اعلام یا قطعیت این موضوع را نداشت، پروفسور کاری کرد کارستان! بعد از جنگ جهانی اول، این نخستین‌باری بود که از گاز خردل استفاده می‌شد. حتی هیتلر هم از این نوع گاز در جنگ‌جهانی دوم استفاده نکرده بود. چون می‌دانست سربازانی که در معرض گاز خردل قرار گرفتند، به چه وضع اسفناکی دچار شدند.

زخم خورده از گاز خردل!

پروفسور خودش بعدها می‌گفت: «یک مسئله نگران‌کننده بود که تا آن روز با آن مواجه نشده بودیم. وضعیت کاملا جدید بود. یک جورهایی بحث شیمیایی در میان بود. مجروحان داخل هواپیما روی برانکارد و پتوها خوابیده بودند و ناله می‌کردند. ضجه می‌زدند. از چشمان‌شان اشک می‌ریخت. من وقتی علائم سوختگی روی پوست را دیدم متوجه شدم این نوع سوختگی آن چیزی که به من گفته بودند نیست. این یک نوع مسمومیت از گاز خردل است.» دکتر محمدمحسن صفاری، پزشک داوطلب کمک به مجروحان وین درباره این اظهارنظر دکتر می‌گوید: «کادر پزشکی آنجا (وین) خیلی راغب نبودند بگویند که اینها مجروح شیمیایی‌اند. حالا یا به‌خاطر معذورات سیاسی یا به‌خاطر توصیه‌هایی که به آنها شده بود اما در این بین فقط پروفسور که شخصیت شناخته‌شده‌ای بود، مقابل دوربین خبرنگار اعلام کرد این مجروحانی که داریم می‌بینیم توسط بمب‌های شیمیایی مجروح شده‌اند ولی غیر از این جزئیات بیشتری نمی‌دانم.» هیچ‌کدام از پزشکان اتریشی نمی‌دانستند چه باید بکنند. این موضوع را کیارشی می‌گوید و توضیح می‌دهد: «چون تا آن زمان تجربه مداوای چنین بیمارانی را نداشتند. از جنگ‌جهانی اول تا آن روز از بمب شیمیایی استفاده نشده بود؛ یعنی اجازه داده نشده بود. ناگفته نماند آمریکا در ویتنام استفاده کرده بود اما این پزشکان خیلی در جریان آن نبودند.»

مکث

وقتی فرای لینگر را جیره‌خوار ایران معرفی کردند

پروفسور همراه فرزندش مارکوس فرای‌لینگر، آذر سال ۱۳۹۵ به ایران سفر کرده بود. حبیب احمدزاده، از رمان‌نویسان و محققان شناخته‌شده کشورمان همان زمان درباره این پزشک و سفرش متن جذابی نوشته بود که مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. بخش‌هایی از این متن را در ادامه می‌خوانیم: «دولت اتریش و رسانه‌هایش شروع کردند به توجیهات مختلف تا بتوانند حادثه را صحنه‌سازی ایران برای فریب جامعه‌جهانی نشان دهند ولی او تصمیم‌اش را گرفته بود. وقتی او را دروغگو و جیره‌خوار ایران معرفی کردند برخلاف میل دولت اتریش و به بهانه سرزدن به چند بیمار مجروح جنگی‌اش به ایران و سپس جنوب کشورمان سفر کرد و در بازگشت شیشه‌ای پر از این مواد را در ساک خود جاسازی و به درون هواپیما برد و در فرودگاه وین به‌دور از چشم مأموران امنیتی و گمرک آن کشور، به آزمایشگاه خود رساند تا سندی مسلم از به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی توسط صدام علیه مردم کشورمان را به اثبات برساند. او بیش از ۵۰۰ مجروح شیمیایی و غیرشیمیایی ما در جنگ را مورد تیمار و درمان قرار داده و اکنون بنا به تشخیص دکتر معالجش در آخرین سفر زندگیش دعوت مردمی ما را پذیرفته و به همراه پسرش به ایران سفر کرده. او در بازدید از موزه صلح و دیدار دوباره با جانبازان شیمیایی اشک‌ها ریخت و ما را از داستان عجیب و افسانه‌ای پیگیری و افشای ماجراهای به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی در آن دوره ناجوانمردی، علیه رزمندگان و به‌خصوص زنان و کودکان در شهرها و روستاهایمان به‌شدت شگفت‌زده کرد.»

فشار بر خانواده پروفسور

دکتر گرهارد فرای لینگر در خاطراتش گفته بود: «من در ۱۸ سالگی وارد جنگ تحمیلی‌ای شدم که هیتلر به راه انداخته بود و در همان دوران اسیر و بیمار شدم. پس از پایان جنگ تصمیم گرفتم پزشک شوم و در ۲۶ سالگی مدرک پزشکی خود را گرفتم و شروع به درمان بیماران جنگی کردم... جنگ ساده نیست و فراموش نمی‌شود.» این پروفسور اتریشی همراه با ۲ پزشک دیگر برای درمان مریضان بمباران شیمیایی در ایران، تحقیقات بسیاری روی مواد شیمیایی استفاده شده توسط صدام انجام دادند. در دورانی که در ایران بمباران شیمیایی شد، خانواده این پزشک وظیفه‌شناس به‌علت اعلام قطعی جنایات صدام و مداوای مجروحان شیمیایی ایرانی در آن دوران از سوی رسانه‌ها و برخی مسئولان اتریشی تحت‌فشار قرار گرفتند. تا جایی که که فرزند ۱۰ ساله‌اش در مدرسه مورد توهین و آزار قرار گرفت اما هرگز از حرفی که زده بود به‌خاطر مصلحت‌های سیاسی برنگشت. به راستی ملت ایران هیچ‌گاه چنین دوستانی را فراموش نخواهد کرد. یادش گرامی باد.

گفت‌وگو

مهناز عباسیان
روزنامه‌نگار

مردی برای تمام فصول

مصطفی رزاق کریمی در مستندش از پروفسور گرهارد فرای لینگر و درمان جانبازان ایرانی در اتریش گفته

مصطفی رزاق کریمی مستندی با عنوان «خاطراتی برای تمام فصول» از زندگی پروفسور گرهارد فرای‌لینگر و درمان جانبازان ایرانی توسط او در اتریش ساخته است. فیلمی که حاصل ۳۲ سال تلاش خودش بود و می‌گوید: «این فیلم باید ساخته می‌شد نه به‌خاطر شرکت در جشنواره‌ها، بلکه به‌خاطر تأثیر به‌سزایی که در زندگی من گذاشت، باید حتماً تولید می‌شد. در این عرصه صلح به این نوع فیلم‌ها که تمرکزی بر این موضوعات داشته باشند، نیاز داریم. موضوع مستند سیاسی بود، اما این مستند را جدا از بُعد سیاسی آن و فقط با درنظر گرفتن بُعد انسانی و فاجعه‌ای که رخ داده بود، به تصویر کشیدم. برای جوانانی که در جبهه قهرمان بودند و دچار جراحت شیمیایی شده بودند، شهر وین تبدیل به جبهه دوم برای آنها شده بود، زیرا با آرامشی که برای پروفسورهای معالج هم جای تعجب داشت، متحمل دردهای بسیاری بودند.» این فیلم موفق به کسب سیمرغ بلورین بهترین فیلم مستند سی‌ودومین جشنواره فیلم فجر شد. سراغ این کارگردان رفتیم تا دقایقی برایمان از این پزشک فداکار اتریشی بگوید.

چطور با پروفسور فرای‌لینگر آشنا شدید و شما آن زمان در اتریش چه می‌کردید؟

بعد از انقلاب برای تحصیل در رشته معماری به اتریش رفتم. در اواخر تحصیلم به‌خاطر علاقه و استعدادم و البته راهنمایی‌های استادم به آکادمی سینما رفتم و کارم را با فیلم مستند شروع کردم. به‌کار ساخت فیلم‌های مستند سفارشی مشغول بودم که در آن ایام به‌صورت اتفاقی از دوستان انجمن اسلامی دانشجویان با من تماس گرفته و گفتند قرار است از ایران هواپیمای مجروحان جنگ را بیاورند؛ می‌توانی برای گرفتن فیلمی به فرودگاه بیایی.

در آن دوران شناخت و اطلاعات شما از جبهه و جنگ چطور بود؟

من در آن دوران اصلا در فضای جبهه و جنگ نبودم. نخستین‌باری که زخم یک مجروح جنگی را در اتاق پشت سفارت ایران که برای نگهداری از جانبازان مهیا شده بود، دیدم منقلب شدم. من در آن دوران برای کمک به دوستان سفارت رفتم، هم آشپزی می‌کردم هم کار ترجمه آن عزیزان را انجام می‌دادم و در واقع رابطی بین جانبازان و پزشکان بودم. بعد از مدتی از ایران آشپز آمد و آقای کیارشی از دوستان آن زمان ما در سفارت بنده را همراه آقای دکتر شفازند، مسئول کارهای بیمارستان کردند که این مقدمه آشنایی من با پروفسور فرای‌لینگر بود.

باز تاب استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی در اتریش آن زمان چگونه بود؟

تا قبل از آمدن هواپیمای مجروحان شیمیایی در اروپا هجمه عجیبی علیه ایران بود و ادعای ما مبنی بر استفاده صدام از سلاح شیمیایی تکذیب می‌شد. روزی که هواپیما آمد، پروفسور نخستین نفری بود که مقابل دوربین من به دنیا اعلام کرد بعثی‌ها از سلاح شیمیایی استفاده کردند.

بارزترین ویژگی او چه بود؟

در واقع زخم جنگ جهانی دوم کار خودش را با ایشان کرده بود؛ هر جای دنیا که زخم‌خورده‌ای بود برای کمک خودش را می‌رساند. به‌صورت شبانه‌روزی در خدمت جانبازان بود. شب و روز نداشت و بسیار شده بود که در ساعات نیمه‌شب در بیمارستان ایشان را کنار جانبازان دیده باشم. در واقع تنها یک جراح نبود بلکه مثل یک عیادت‌کننده می‌آمد کنار مجروحان و با تمام وجود نگران این عزیزان بود. نمی‌خواهم اسطوره‌سازی کنم اما این ویژگی در ایشان بسیار شاخص بود.

خاطره‌ای از پروفسور به یاد دارید؟

در آن دوران سعی می‌کردیم بچه‌ها را در بیمارستان‌هایی بستری کنیم که از لحاظ مسائل شرعی و ملاحظاتی که آن عزیزان داشتند، کمتر اذیت شوند. در این خصوص و پیدا کردن مکان مناسب هم پروفسور فرای‌لینگر خیلی به ما کمک می‌کرد. یکی از این بیمارستان‌ها، بیمارستان راهبه‌ها بود که خیلی فضای دوست‌داشتنی داشت. یک مجروحی بود که به‌خوبی به‌خاطر می‌آورم هم از ناحیه چشم آسیب دیده بود و هم نمی‌دید و هم مشکلات پوستی داشت، یک روز بعدازظهر من برای ملاقات آن جانباز رفتم، دیدم در اتاقش نیست، فکر کردم به دستشویی رفته. نگاه کردم، نبود. اتاق کناری را جست‌وجو کردم، نبود. چون نابینا بود خیلی هراسان شدم، نگرانی آسیب رسیدن از طرف دشمنان و منافقین هم خیلی زیاد بود. پرس‌وجو کردم و گفتند مجروح شما همراه پروفسور فرای‌لینگر رفته بالکن یا مثلا پشت‌بام بیمارستان هواخوری. رفتم دنبال‌شان، دیدم پروفسور با این عزیز جانبازمان بازو در بازوی هم دارند می‌آیند. گفتم پسر نگرانت شدم، کجا بودی؟ گفت پروفسور برده بود وین را به من نشان دهد. با تعجب پرسیدم: «آخر تو که زبان آلمانی نمی‌دانی؟» گفت: «زبان لازم نیست!» گفتم: «آخر تو که نمی‌بینی؟!» گفت: «چشم هم لازم نیست.» پروفسور دستش آن‌قدر گرم بود؛ هی به من می‌گفت وین وین و من می‌دیدم، پروفسور رو به من کرد و گفت: «کریمی، چه بعدازظهر فوق‌العاده‌ای داشتیم؛ کل وین را به او نشان دادم.» من جا خوردم و از خودم خجالت کشیدم؛ این آدم با این بچه‌ها زندگی می‌کرد.